

تأثیر فرهنگ سیاسی بر وحدت ملی در ایران

دکتر سیدجواد امام جمعه زاده^۱، طاهر جعفری^۲، وحید جعفری^۳

چکیده

مسئله اهمیت وحدت ملی و اتحاد جامعه برای مردم هر کشور از جایگاه خاصی برخوردار است. بدون وحدت ملی، بقاء و حیات کشور و ملت، امکان پذیر نیست. پرواضح است که عوامل گوناگونی و متعددی در ایجاد وحدت ملی مؤثر هستند. هدف موردنظر در این مقاله بررسی مؤلفه‌ها و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ سیاسی ایرانیان و چگونگی شکل‌گیری و نهادینه شدن آن در نتیجه سیطره حکومت‌های استبدادی و قبیله‌ای در مردم ایران و تأثیر این ویژگی‌ها بر وحدت ملی در چارچوب تئوری لوزی انسجام درونی است. براساس نتایج این تحقیق، در ایران، با توجه به سابقه طولانی حکومت‌های استبدادی و قبیله‌ای، نوعی فرهنگ مبتنی بر بی‌اعتمادی، مطلق‌نگری، خودمداری، فردگرایی منفی، حذف و تخریب، خشونت و غیره را رواج داده‌اند. استمرار و تداوم این نوع حکومت‌ها منجر به نهادینه شدن این نوع فرهنگ در نزد نخبگان و توده مردم گردیده است به گونه‌ای که این نوع فرهنگ سیاسی در تاریخ رشد و تکوین خود، به یک متغیر مستقل تبدیل شده است. این نوع فرهنگ، تأثیر مخرب و غیرسازنده‌ای در تحقق اجماع‌نظر میان نخبگان و وحدت ملی دارد. لذا تحول در فرهنگ سیاسی برای رسیدن به وحدت ملی یک ضرورت محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: وحدت ملی، اجماع نظر، فرهنگ سیاسی، انسجام درونی

۱-دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲-کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه اصفهان، مدرس دانشگاه

۳-دانشجوی کارشناسی ارشد رشته حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل

مقدمه

وحدت ملی یکی از مهم‌ترین لوازم تداوم حیات دولت‌های کنونی است و به لحاظ پیوند خاصی که بین دولت و ملت، در عصر جدید ایجاد شده تصور دولتی که در آن وحدت ملی برقرار نشده باشد دشوار است. ایجاد وحدت ملی از چنان اهمیتی برخوردار است که دولت‌های کنونی برای نیل به آن تمامی تدابیر و روش‌ها را به کار می‌گیرند و حتی گاهی حاضرند متوسل به زور و خشونت شوند (قمری، ۱۳۸۴: ۹). یکی از ارکان اساسی اقتدار در همه زمینه‌ها اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ... مردم جامعه هستند که در صورت اتحاد و انسجام، بزرگترین استعداد برای رشد و توسعه خواهند بود. منظور از وحدت، موافقت و رضایت عموم مردم و یا اعضای یک جامعه است که با وجود زبان، نژاد، احزاب، آیین و رسوم متفاوت در موردی معین و خاص حاصل می‌گردد. پدیده مهمی که زمینه وحدت را مساعد می‌سازد این است که اعضای جامعه از لحاظ ادراکی به تفاهم متقابل و وفاق جمعی در قلمروهای گوناگون، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... در جهت مدیریت یک کشور رسیده باشند (نیک گوهر، ۱۳۶۴: ۳۶۷). در این پژوهش کوشش بر این است تا از چشم‌انداز فرهنگ سیاسی در ایران و ارتباط آن با وحدت ملی در چارچوب تئوری لوزی انسجام درونی به موضوع وحدت ملی نگریسته شود. به عبارت دیگر فرض اساسی در این پژوهش، تأثیر فرهنگ سیاسی بر وحدت ملی است. با اذعان به اینکه علاوه بر ایستارها و ذهنیت‌های جمعی (فرهنگ سیاسی)، عوامل متعدد دیگری نیز هم‌چون ساختار اجتماعی-اقتصادی، ساختار فرهنگی و ساختار سیاسی بر پدیده مورد نظر تأثیر دارند که بررسی این عوامل در حوصله این پژوهش نیست.

مردم یک جامعه مفروض، هویت روانی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی و ... خویش را از آن بستری می‌یابند که در آن تولد، نشو و نما، رشد و کمال یافته و آگاهی‌ها و دانش‌های خود را فرا گرفته و تجربه کرده‌اند. تاریخ ایران نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی مردم ایران به استثنای برهه‌های کوتاهی از تاریخ این سرزمین کهن و باستانی تا سال ۱۳۵۷ ه.ش. به استبداد، جدایی، خصومت، آشتی‌ناپذیری، نظم ستیزی، قانون‌گریزی، بی‌اعتمادی، عدم تحمل، تسامح و مدارا و حذف خشونت‌آمیز رقیبان استوار بوده است (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۹). در چنین جامعه‌ای جز اقلیتی محدود و در رأس آن‌ها شخص سلطان، بقیه یعنی اکثریت مردم رعیت و فاقد هرگونه حقوقی محسوب می‌شده‌اند (قنبری، ۱۳۸۵: ۹۵). هر ایل و گروهی که به قدرت می‌رسید، ایلات و گروه‌های دیگر را با زور و ارباب‌زیر سیطره خود در می‌آورد و اتحاد سرزمین ایران را با مبانی فکری و رفتاری خود بنا می‌نهاد و ایجاد وحدت بعضاً با قتل عام یک قوم و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است. این فرایند تقریباً تکراری در تاریخ ایران مکانیسمی

دفاعی را در میان ایرانیان پدید آورده است که به موجب آن وحدت و یگانگی را در چارچوب خانواده، ایل و شبکه‌های خویشاوندی جستجو می‌کردند (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۶). ادامه این روند هم‌چنین منجر به شکل‌گیری و نهادینه شدن ایستارها و ذهنیت‌هایی مانند مطلق‌نگری، خودمداری، عدم تحمل، بی‌اعتمادی، عدم شورا، قانون‌گریزی، بی‌مسئولیتی، انزوا، بی‌تفاوتی و دلسردی نسبت به میهن و ... شده است. این نوع فرهنگ سیاسی که نشأت گرفته از فرهنگ سیاسی نخبگان نیز هست در تضاد با وحدت ملی قرار دارد. به طور کلی تر مسئله همبستگی و وحدت ملی در ایران به جای اجماع‌نظر، توافق، همفکری و هم‌رأیی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان نخبگان (نمایندگان لایه‌های مختلف جامعه)، تابعی از گفتمان‌های مسلط سیاسی در هر دوره بوده است. گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی تا دوره مشروطه اصولاً نیازی به مفهوم ملت و شهروند نداشت و برای مقاصد آن مفاهیمی چون رعایا کفایت می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۵). مدرنیسم مطلقه پهلوی از ایدئولوژی خدا، شاه و میهن و با تأکید بر ایران باستان، فارسی‌گرایی افراطی و نژادپرستی به شکل شوونیستی برای رسیدن به وحدت ملی به کار می‌برد (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۲۸۸). با پیروزی انقلاب اسلامی، هویت اسلامی- ایرانی مورد تأکید قرار گرفت و از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ اصلاح‌طلبان وحدت ملی را از طریق گفتمان یا دکترینی دموکراسی مانند حقوق شهروندی، آزادی بیان و غیره جستجو می‌کردند (جلائی پور، ۱۳۸۱: ۱۴۹). توجه به نخبگان (نمایندگان لایه‌های مختلف جامعه) برای تحقق سیاست‌های وحدت ملی الزام‌آور است. نخبگان در میان بخش‌های مختلف جامعه، گروه‌های مرجع محسوب می‌شوند و بدون همدلی، همراهی و همفکری آن‌ها سیاست‌های وحدت ملی ابتر خواهند ماند. بنابراین تعامل با نخبگان فعال در میان اقوام، احزاب و لایه‌های مختلف جامعه، ایجاد همبستگی، قربت، همدلی و نهایتاً وحدت و امنیت ملی را پدید می‌آورد (امانیان، ۱۳۸۲: ۲۲۵). در این پژوهش سعی بر این است که تأثیر فرهنگ سیاسی بر وحدت ملی در چارچوب تئوری لوزی انسجام درونی (۱۳۸۲) در ایران تا سال ۱۳۸۴ مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

تعریف مفاهیم

وحدت ملی: وحدت را یک بودن و یگانه بودن، اتفاق و توافق تعریف می‌کنند. ملی را نیز می‌توان اشتراک همه افراد یک ملت یا یک واحد سیاسی در آمال و مقاصد خویش دانست به گونه‌ای که به منزله مجموعه واحدی بشمار آیند. بنابراین وحدت ملی به معنای اتحاد و توافق میان اجزای تشکیل‌دهنده یک نظام سیاسی می‌باشد (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

فرهنگ سیاسی: اگر فرهنگ عمومی را مجموعه ایستارها، باورها و احساسات پاینده مردم بدانیم در این صورت فرهنگ سیاسی، آن بخش از فرهنگ عمومی است که بر روند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و رفتارهای سیاسی خاصی را سبب می‌شود (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵). در یک تقسیم‌بندی فرهنگ سیاسی، به فرهنگ سیاسی سنتی (مانند عدم تحمل، تسامح و مدارا، بی‌اعتمادی، خودمداری، مطلق‌انگاری، حذف و تخریب و...) و فرهنگ سیاسی عقلایی (مانند تحمل، مدارا، اعتماد، شورا و...) تقسیم می‌شود (سیونگ یو، ۱۳۷۷: ۱۸۷).

وفاق: توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی در یک میدان تعامل جمعی و بر پیدایش اتفاق نظر و توافقی آشکار یا نهان در یک گروه، خواه در مورد یک وضع، خواه در باب زمینه‌های اصلی حیات یک گروه دلالت دارد (بیرو، ۱۳۷۵: ۶۴).

لوزی انسجام درونی: چارچوبی نظری است که به منظور فهم مسائل کشورهای در حال توسعه طراحی شده است. براساس این چارچوب برای حل بحران مشروعیت، نخبگان فکری و ابزاری در مورد مسائل مختلف به اجماع می‌رسند آنگاه از طریق یک نظام آموزش عقلایی با تغییر فرهنگ سیاسی سنتی به فرهنگ سیاسی عقلایی، اجماع نظر میان خود را به قشرهای یک نظام جامعه انتقال می‌دهند که در نهایت منجر به شکل‌گیری تشکل اجتماعی و انسجام درونی خواهد شد (سریع القلم، ۱۳۸۲: ۳۶).

اجماع نظر: منظور از اجماع، امحاء اختلاف نظرها و تفاوت‌ها نیست. زیرا حفظ چنین اختلافاتی در چارچوب گسترده‌تر اجماع لازمه انسجام و کارایی نظام سیاسی است. به صورت طبیعی هدف اجماع همکاری گروه‌های متفاوت برای رسیدن به اهداف مشترک عمومی است نه امحاء و از بین بردن تفاوت گروه‌ها (بشیریه، ۱۳۸۳: ۷۰).

چارچوب نظری

چارچوب تئوری که در این پژوهش از آن به عنوان ابزار تجزیه و تحلیل استفاده می‌شود تئوری لوزی انسجام درونی می‌باشد. این تئوری به عنوان چارچوبی برای فهم مسائل کشورهای در حال توسعه طراحی شده است. در این چارچوب نظری فرهنگ سیاسی فعلی مبنای توسعه نیافتگی و تحول در فرهنگ سیاسی مبنای توسعه یافتگی است. مهم‌ترین ویژگی این فرهنگ سیاسی موضوع شخصیت فعلی، خلیقات قبیله‌ای و عشیره‌ای است که ریشه در تاریخ استبداد دارد. منظور از انسجام یک نوع چارچوب فکری است که انسان‌ها را به هم نزدیک می‌کند، میان آن‌ها تلاقی ایجاد می‌نماید، معاشرت آن‌ها را معنی می‌دهد و بر هدف جمعی آنان جهت‌گیری روشن و کارایی می‌بخشد. یک جامعه علاقه مند به توسعه (و وحدت ملی)، نیازمند فرایندی

است که از طریق آن با پرداختن به فکر، بحث، جدل و مباحثه به استنباط‌های مشترک دست می‌یابد تا اهداف توسعه یافتگی محتوا و عینیت پیدا کند. منظور از فرایندی که به استنباط‌های مشترک می‌انجامد مشتقی است که ابتدا نخبگان (نمایندگان لایه‌های مختلف جامعه) و سپس کل جامعه به تعاریفی مشترک پیرامون مفاهیم کلیدی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌رسند (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۸۸). هماهنگی، همسویی و همفکری میان نخبگان است که اولین و مهم‌ترین قرارداد اجتماعی در مسیر وحدت ملی تلقی می‌گردد. تشکل و وحدت در سطح نخبگان، ضرورت تشکل و وحدت در جامعه را فراهم می‌کند و اجماع نظر کلان فکری، صراحت فرهنگی و روشنی اندیشه‌ها را به ثمر می‌رساند، لایه‌های فرهنگی به حداقل می‌رسد و تعدد استنباط‌ها کمتر می‌شود و از همه مهمتر جنبه جمعی پیدا می‌کند و از حالت و قالب فردی بیرون می‌آید. پس از شکل‌گیری تشکل و انسجام در درون خود، نخبگان از طریق یک نظام آموزش عقلایی و در فرایند جامعه‌پذیری، فرهنگ سیاسی جدید و عقلایی را جایگزین فرهنگ سیاسی سنتی، قبیله‌ای و عشیره‌ای می‌کنند و در نتیجه آن تشکل و انسجام و وحدت درون خود (نخبگان) را به اقشار مختلف جامعه انتقال می‌دهند. در این صورت است که همدلی، هماهنگی و علاقه به میهن در میان اقشار مختلف جامعه شکل می‌گیرد و استنباط‌ها از اهداف ملی و منافع ملی و غیره صرف نظر از تعلق به قوم، قشر، احزاب و گروه خاص، مشترک خواهد بود.

این حس تشکل اجتماعی و هماهنگی فکری به افراد روح می‌دهد و زمینه‌های روانی و وحدت ملی را فراهم می‌آورد. حاصل صراحت فرهنگی، چارچوب فرهنگی است؛ هنگامی که استنباط‌ها از صراحت و روشنی و حداقل تضاد برخوردار باشد، و افراد در ذهن و عمل خود آن‌ها را نهادینه کرده باشند، خود به خود سیستمی پدید خواهد آمد که تبلور انسجام درونی است (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۸۹). در کشورهای جهان سومی که اهداف و منافع ملی و مدیریت کلان، منسجم تر و قاعده‌مندتر بوده وضعیت توسعه سیاسی و اقتصادی روشن‌تر است و در کشورهای بی‌تفرقه و بلا تکلیفی فرهنگی و فقدان اجماع نظر حاکم بوده، توسعه یافتگی جنبه سینوسی داشته است. انسجام و قاعده‌مندی و اجماع نظر گروه‌ها و احزاب سیاسی و نخبگان باعث تدوین استراتژی ملی نیز می‌شود و مسیر یک کشور را مشخص می‌کند در غیر این صورت سیر سیاسی و فکری یک کشور تابع به قدرت رسیدن گروه‌ها و احزاب مختلف و گرایش‌ها و افکار سیاسی آن‌ها خواهد بود.

فرهنگ سیاسی مردم ایران

سوسور می‌گوید «همان‌گونه که زبان مردمی که نظام زبانی مشترکی به کار می‌برند، توانایی برقراری ارتباط معنی‌دار با یکدیگر را می‌دهد، فرهنگ سیاسی نیز به همین نحو می‌تواند زیر بنای کنش نخبگان در تصمیم‌گیری و مردم در رفتار و جهت‌گیری‌هایشان شود». فرهنگ سیاسی به عنوان اصلی‌ترین ضرورت کنش سیاسی محسوب می‌شود و هم‌چنین فرهنگ سیاسی زیر ساخت‌های تحول در رفتار و گروه‌های سیاسی و نخبگان اجتماعی را تعیین می‌کند (مصلحی نژاد، ۱۳۸۷: ۴۱-۲۷). عادات و رفتارهای افراد هر جامعه به گونه‌ای بیانگر چگونگی زندگی اجتماعی و نوع تعامل مردمان آن با یکدیگر است. رفتار سیاسی هر فرد، گروه، احزاب و حتی دولت بستگی به چگونگی فرهنگ سیاسی آن دارد، در واقع فرهنگ سیاسی، رفتار سیاسی مردم را هدایت می‌کند و ساختار و ارزش جامعه را بوجود می‌آورد. فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام سیاسی و اعضای منفرد نظام است و ریشه در رویدادهای اجتماعی و تجارب فردی دارد و رویکرد ذهنی افراد به موضوعات اجتماعی را تا حدود زیادی تعیین می‌کند (آشوبی، ۱۳۵۷: ۱۵).

به گفته رونالد اینگلهارت در نظریه فرهنگ، فرهنگ نمی‌تواند یک شبه تغییر کند. می‌توان فرمانروایان و قوانین را تغییر داد اما تغییر جنبه‌های اساسی فرهنگ سال‌ها طول می‌کشد. به عبارت دیگر، دگرگونی فرهنگی میل ذاتی به آن دارد که از دگرگونی‌های محیطی، که سبب بروز آن هستند عقب بماند (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۲۰ و ۲۱) مطالعه و تحقیق در باره فرهنگ سیاسی علاوه بر آن که کلید فهم و تبیین ساختار سیاسی را به دست می‌دهد، از این بابت نیز مفید است که امکان مطالعه دقیق‌تر رفتارهای سیاسی بازیگران سیاسی را فراهم می‌آورد. از این دیدگاه بررسی رفتارهای بازیگران اعم از نخبگان، سیاست‌مداران و توده‌ها بدون توجه به نگرش‌ها، باورها و احساسات آن‌ها نسبت به سیاست قدرت و یکدیگر امکان‌پذیر نیست و این درست همان کاری است که رهیافت فرهنگ سیاسی مدعی آن است (شریف، ۱۳۸۰: ۲) از این رو محتوای فرهنگ سیاسی ممکن است مساعد یا نامساعد به حال توسعه سیاسی باشد (بشیریه، ۱۳۷۰: ۹). بنابراین رسیدن به وحدت ملی احتیاج به فرهنگ متناسب با این مقوله را دارد.

در ایران مطالعه ابعاد ساختاری سیاست به نسبت بیشتری مورد توجه قرار گرفته، اما مطالعه در زمینه فرهنگ سیاسی شاید به دلیل انتزاعی بودنش هم چنان بکر مانده است. این در حالی است که سهم فرهنگ سیاسی سنتی (قبیله‌ای و یا عشیره‌ای) در توسعه نیافتگی سیاسی (و وحدت ملی) جامعه ما کمتر از سهم ساختارها نیست (شریف،

۱۳۸۰ : ۱) در این پژوهش تلاش می‌شود تا روح عمومی و فرهنگ سیاسی ایران به عنوان زیر بنای الگوهای رفتار ساختاری تبیین شود. به همین جهت پژوهش حاضر در وهله اول تلاش کرده است تا تصویری از فرهنگ سیاسی در ایران را البته از دیدگاهی آسیب شناسانه به تصویر بکشد. انتخاب دیدگاه آسیب شناسانه ما را وادار کرده است تا به نقاط ضعف بیش از نقاط قوت و به محدودیت‌ها بیش از امتیازات و فرصت‌ها توجه کنیم. اگر در این پژوهش به برخی از صفات و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ سیاسی ملت ایران اشاره می‌شود، بدین معنا نیست که همه ملت ایران واجد چنین ایستارها و ذهنیت‌هایی هستند بحث بر سر ویژگی‌های نسبتاً تعیین کننده است.

منابع فرهنگ سیاسی ایران

۱. موقعیت طبیعی و جغرافیایی؛ شرایط اقلیمی حاکم بر فلات ایران و کمبود منابع آبی در گذشته (قبل از انقلاب اسلامی ایران) باعث شده بود که مناطق اسکان یافته در ایران نیز محدود، پراکنده و غالباً دور از یکدیگر، خودکفا، محصور و بدون ارتباطات گسترده بوجود آیند (زیباکلام، ۱۳۷۵، ۱۰۹-۱۱۱). محدودیت‌های چنینی موجب پیدایش زندگی صحرا نشینی یا عشایری در ایران شده. بدیهی است این شرایط زندگی پیامدهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاص خود را (قوم‌گرایی، عدم تعامل، عدم همکاری و ...) پدید می‌آورد.
۲. ساخت خانواده؛ از ویژگی‌های ممیزه خانواده بعد از ورود آریایی‌ها به ایران اقتدار مسلم پدر و قطعیت حکم او در فیصله امور خانواده بوده است. به عبارت دیگر تاریخ ایران تاریخی بوده که مردان بر آن حاکم بوده‌اند و زن و فرزندان چندان اجازه نقش‌آفرینی نداشته‌اند (براهنی، ۱۳۳۶ : ۲۷-۲۸). فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و قبیله‌ای با ساخت خانواده پدر سالارانه ملازمت دارد (بشیریه، ۱۳۷۴ : ۲۶). سلطه پدر در حوزه‌های گوناگون زندگی باعث عدم اعتماد کامل فرد می‌شود و این امر موجب می‌شود که فرد بسیار درون‌گرا شود یا انتقام پدرش را از دولت و زندگی اجتماعی و سیاسی بگیرد (کمالی، ۱۳۷۴ : ۴۲).
۳. ساخت قبیله‌ای و عشیره‌ای؛ بررسی تاریخ ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. به قدرت رسیدن یک ایل به معنی حذف ایل دیگری بود. هر ایلی که به قدرت می‌رسید ایلات دیگر را با زور و ارباب زیر سیطره خود در می‌آورد و اتحاد سرزمینی ایران را با مبانی فکری و رفتاری ایل خود بنا می‌نهاد. اتحاد سیاسی و وحدت سرزمینی با لشگرکشی‌های گسترده و گاه قتل عام یک قوم و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است (شعبانی، ۱۳۶۹ : ۶۷-۶۹). روش حل اختلاف میان گروه‌ها براساس قانون، مذاکره، اجماع نظر و عرضه استدلال و تکیه بر حقوق نبوده است،

بلکه ایجاد وحشت و تهاجم به جان و مال و املاک رقیب مبنای حل اختلاف بوده است. اینکه فرهنگ سیاسی ایران از ویژگی‌هایی مانند، خودمداری، فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگریزی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزارفامیلی، بی‌قانونی، نبود تساهل و مدارا، و خودکامگی و بحران هویت ملی در رنج بوده است به نظر ریشه در ساخت عشیره‌ای این سرزمین پهناور در گذشته و بیش از انقلاب اسلامی ایران دارد. فرهنگ عشیره‌ای در مدت زمان متمادی به واسطه استمرار که داشته به فرهنگ سیاسی کل سرزمین ایران تبدیل شده است

۴. ساخت سیاسی (حکومت استبدادی)؛ ارتباط دو سویه و متقابل فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی، باعث اثرگذاری عمیق این دو بر یکدیگر است. از این رو نظام سیاسی در شکل دهی به فرهنگ سیاسی یک جامعه مؤثر است. در کلی‌ترین تعریف حکومت استبدادی را می‌توان حکومت متمرکزی دانست که با فقدان یا ضعف شدید حاکمیت قانون، سیطره خودکامانه و سرکوب‌گرایانه‌ای را بر جامعه اعمال می‌کند. حاکم در نظام استبدادی خودمدارترین فرد است و بر نظام بی‌قانونی استبدادی، رابطه خدایگان بر بندگی حاکم است (مرادی، ۱۳۸۰: ۳۸). سرکردگان قبیله‌هایی که در ایران با سرنگون کردن سلسله‌های حاکم به قدرت رسیده‌اند خود را شاه خوانده‌اند و رابطه‌های برخاسته از قبیله را پاس داشته و بر این پایه به افراد قبيله و فرقه خود امتیازهای ویژه بخشیده، مراقب آن بوده‌اند که قبیله‌های دیگر در جای خود نشسته باشند (قهاری، ۱۳۷۷: ۱۴۰). واقعیت‌های تاریخ گذشته ایران قبل از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی مردم به شدت تحت تأثیر نظام استبدادی قرار داشت. در جامعه‌ای که تحت سلطه استبداد رشد کند و تربیت شود اکثر مردم به‌طور طبیعی خصلت مستبدانه پیدا می‌کنند و به یک دیکتاتور کوچک تبدیل می‌شوند و با سقوط مستبد بزرگ جامعه گرفتار هزاران مستبد و شاه کوچکی می‌گردد، روح حاکم بر مردم در رفتار، اخلاق و روحیات آنها متجلی می‌شود و بدین ترتیب مجموعه روابط اجتماعی خصلت استبدادی می‌یابد (میری، ۱۳۸۰: ۷۹ و ۳۹). نظام سیاسی قاجار که بر استبداد و فرهنگ عشیره‌ای بنا شده بود در تثبیت و تداوم فرهنگ سیاسی عشیره‌ای نقش اساسی داشته است. فرهنگ سیاسی پهلوی تفاوت چندانی به لحاظ محتوایی با فرهنگ سیاسی قاجار نداشت و فرهنگ سیاسی استبدادی در شکلی نو، هم چنان ادامه پیدا کرد و تجربه قاجار با شکل متفاوت اما محتوایی مشابه تکرار شد. در حالیکه انقلاب اسلامی شکوهمند ایران سال ۱۳۵۷، تجلی گاه عقلانیت فرهنگی و به گفته امام راحل انقلاب در فرهنگ و اعتقادات مردم است اما متأسفانه با مرور زمان این ایده و تفکر کمرنگ گردیده است (امانیان، ۱۳۸۳: ۷۰). استبداد به عنوان یک متغیر اصلی، رفتاری را در مردم ایجاد کرده است که به خصلت دائمی مردم ایران تبدیل شده است،

به گونه‌ای که وقتی پس از انقلاب اسلامی، استبداد حذف می‌شود باز هم این نحوه رفتار ایرانیان و فرهنگ سیاسی قبیله‌ای حذف نمی‌شود (مرعشی، ۱۳۸۱: ۳۳۵). بعد از انقلاب اسلامی، نابسامانی‌های داخلی و جنگ تحمیلی باعث شد به فرهنگ سیاسی توجه کافی نشود. با روی کار آمدن دولت آقای رفسنجانی و تأکید وی به توسعه اقتصادی تا حدودی عقلانیت اقتصادی حاکم گردید ولی از عقلانیت فرهنگی به دور ماند (امانیان، ۱۳۸۳: ۷۰) در دولت آقای خاتمی نیز اگر چه توسعه سیاسی بیشترین الویت را داشت ولی به توسعه سیاسی به عنوان یک کار فرهنگی نگاه نکرده است (سریع القلم، ۱۳۸۲: ۳۸۶-۳۸۷). حقیقت مطلب آن است که اکنون بازی همان بازی قدیمی است. با این تفاوت که عناصر جدیدی (مانند حزب بجای قبیله) در آن شرکت دارند. معانی و الفاظ یک شاعر فارسی این امر را خاطر نشان می‌کند که ممکن است معنای کهنه در قالب واژگان نو ریخته شود (لرنر، ۱۳۸۳: ۵۵۲) در واقع در کشوری زندگی می‌کنیم که بسیاری از افراد حاملان افکار مدرن ولی دارای خلیات سنتی و عشیره‌ای هستند و آن‌گونه عمل می‌کنند.

معرفی برخی از عناصر و مولفه‌های فرهنگ سیاسی سنتی یا قبیله‌ای در ایران

۱. فرهنگ ستیز و خشونت؛ خشونت سیاسی به معنای به کارگیری یا تهدید به استفاده از خشونت توسط هر گروه یا نهادی جهت دستیابی به اهداف خویش است. عوامل مؤثر در ایجاد خشونت عبارتند از: خودبزرگ بینی، انحصارطلبی، ناگامی و قانون‌گریزی، سطحی‌نگری، تحمل ناپذیری، تنگ نظری. با اندکی تأمل خصوصیات فوق را تا حدودی می‌توان در فرهنگ گذشته ایران یافت (روزنامه همبستگی، ۱۳۷۸: ۱) ضرب المثل‌های رایج عامیانه در زبان و ادبیات فارسی مانند، «جواب زور، زور است» «دنیا دنیای زور است» «جنگ اول به از صلح آخر» (عباسیان، ۱۳۸۷: ۱۲۸) نشانگر اهمیت این عنصر در فرهنگ ایرانی است این عنصر تأثیری مخرب بر وحدت ملی دارد که اساس آن بر توافق و تفاهم است.

۲. بی‌اعتمادی و بدبینی؛ اعتماد سیمان پیوند دهنده اجزای مختلف اجتماع و پدیدآورنده گروه‌های اجتماعی (غرایاق زندی، ۱۳۸۵: ۳۰) و وحدت ملی است. نظر سنجی‌های انجام شده توسط مراکز پژوهشی در ایران تا اندازه‌ای بیانگر آن است که شهروندان ایرانی تقریباً در وضعیت بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر قرار دارند (مصلحی نژاد، ۱۳۸۷: ۷۱) به این ترتیب فضای اجتماعی ایران بیش از آن که مبتنی بر تفاهم و همکاری باشد، جلوه‌هایی از تعارض، تضاد و جدال سیاسی را با خود منتقل می‌کند (گاستیل، ۱۹۵۰: ۳۲۵). به هر میزان بی‌اعتمادی اجتماعی افزایش یابد می‌توان جلوه‌هایی از

ناهمگرایی را نیز مشاهده کرد. زیرا اعتماد را می‌توان به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی در ظهور همبستگی اجتماعی، وحدت ملی و اجماع نظر نخبگان قلمداد کرد. از ضرب‌المثل‌های عامیانه رایج در این مورد عبارتند از: «بد گمان باش در امان باش» «کرم درخت از خود درخت است» «آب از سر چشمه گل آلود است» «تا خم شده‌ای بار گذارند پشتت» (عباسیان، پیشین: ۱۴۹-۱۵۰).

۳. خودمداری ایرانیان؛ گرایش انسان به زندگی در محدوده رفع نیازها و تحقق منافع و مصالح شخصی و عمدتاً تلاش برای بقاء و کسب معاش روزمره است در واقع خودمداری همانند مفهوم استغراق «در من بودگی» و یا انسان در خود است. فرد و روشنفکر خودمدار، هم‌واره نظر خود را صحیح می‌داند (قاضی مرادی، ۱۳۷۸: ۳۰-۳۴). این ویژگی به خودمدار اجازه نمی‌دهد از طریق درک منافع و مصالح اجتماعی و عمومی به فراتر از قلمرو فکری و عملی روزمرگی‌اش راه جوید (قاضی مرادی، ۱۳۷۸: ۱۰۱-۱۱۵) نتیجه مستقیم آن رشد بی‌اعتمادی مردم نسبت به یکدیگر، تضعیف وفاق اجتماعی و وحدت ملی، رشد بی‌تفاوتی اجتماعی، تشدید تفرقه اجتماعی و ... است (قاضی مرادی، ۱۳۷۸: ۱۵۹). «دیگی که برای من نجوشد، بگذار تویش سر سگ بجوشد» «و هر کس تیشه برای خودش می‌زند» (عباسیان، ۱۳۸۷: ۱۷۴).

۴. حذف و تخریب؛ یکی دیگر از مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای ایرانیان حذف و تخریب رقیب می‌باشد که ریشه قبیله‌گی و عشیره‌ای دارد. این نوع فرهنگ مانع از آن می‌شود که نیروهای سیاسی در مورد مسائل مختلف به توافق، گفت‌وگو و اجماع نظر برسند و این به دلیل آن است که نیروهای سیاسی استنباط و دانسته‌های خود را درست می‌دانند و صرف پیروی دیگران از آن را می‌خواهند و به جای رسیدن به اجماع نظر در صدد حذف هم بر می‌آیند.

۵. مطلق‌نگری؛ فرهنگ محصور شدگان در دو سر افراط و تفریط یک طیف سیاسی است، فرهنگ صفر یا صد، این فرهنگ سیاسی مبتنی بر منطق یا این یا آن است، «هم این و هم آن» را در این وادی راهی نیست (تاجیک، ۱۳۷۷: ۷-۸). نتیجه آن همانا بسته شدن راه تحمل و بروز فرهنگ ستیز و خشونت است (شریف، ۱۳۸۰: ۸۵). در حالی که پیش شرط اساسی هر وحدتی، همفکری، هم‌رأیی است.

۶. نداشتن تحمل و مدارا؛ تنگ‌نظری و عدم تحمل آراء و افکار و دسته و گروه غیر موافق می‌باشد. روی دیگر سکه خشونت‌طلبی و ستیزه‌گری همانا عدم تحمل است. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۶۴). یکی از عناصر و شاخص‌های مهم وحدت ملی همانا تحمل، و مدارا نسبت به رقیب و مخالفان، دانسته‌ها و استنباط‌های آنان در سطح مدیریت یک کشور است.

فرهنگ سیاسی و وحدت ملی در ایران

فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی وحدت را چنین تعریف می‌کند: اتفاق، توافق، هماهنگی و اتحاد. وحدت و یگانگی در سطح گروه و یا واحدهای بزرگتر مانند ملت بدین معناست که اعضای جامعه مزبور فعالیت‌های گوناگون اجتماعی خود را در وابستگی، همبستگی و پیوند متقابل و در سمت و سوی رسیدن به اهداف مشترک انجام دهند. وحدت و یگانگی زمانی تحقق واقعی می‌یابد که اعضای جامعه در جهت تحقق اهداف عام و مشترک جامعه با یکدیگر همکاری کرده و یکدیگر را تأیید و تقویت کنند. وفاق و وحدت اجتماعی بدین معناست که شهروندان و اعضای جامعه در هر کسوت و لباسی به‌طور عام بر سر روش‌ها، اهداف و منافع مشترک، تفاهم و همکاری داشته باشند (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۳۵۲). وحدت و یگانگی را تنها با مواظبت و مراقبت یک گروه بر سایر گروه‌ها نمی‌توان تحقق بخشید. فقدان تعارض آشکار بین مردم دلیل همبستگی و وحدت نیست. پدیده مهمی که زمینه وحدت را مساعد می‌سازد این است که اعضای جامعه از لحاظ ادراکی به تفاهم متقابل و وفاق جمعی در قلمروهای گوناگون مدیریت یک کشور در سطح اقتصادی و سیاسی رسیده باشند (نیک گوهر، ۱۳۶۹: ۳۶۷).

براساس چارچوب نظری لوزی انسجام درونی برای تحقق وحدت ملی از طریق تفاهم، توافق، گفت و گو و اجماع نظر، ابتدا بایستی در میان نخبگان (نمایندگان لایه‌های مختلف جامعه) صورت گیرد و سپس با نهادینه کردن فرهنگ سیاسی عقلایی (مانند، اعتماد، تحمل و مدارا، فردگرایی مثبت، کارجمعی، جمعی نگرستن و ...) به جای فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و عشیره‌ای (مانند، بی اعتمادی، بدبینی، مطلق‌نگری، خودمداری و خودکامگی، عدم تحمل و مدارا، حذف و تخریب و ...) وحدت و انسجام درون خود را به سطح توده مردم انتقال می‌دهند. فرض اساسی پژوهش حاضر این است که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و عشیره‌ای تأثیر مخرب و غیر سازنده‌ای بر وحدت ملی دارد و مانع رسیدن نخبگان به اجماع نظر و استنباط مشترک در مورد مسائل مختلف و در نهایت مانع رسیدن به وحدت ملی می‌شود بنابراین مقاله حاضر وحدت ملی در ایران را در دوره‌های مختلف تاریخی تا سال ۱۳۸۴ ه. ش از این زاویه مورد بررسی قرار می‌دهد. که برای رسیدن به وحدت ملی گام اول باید از سوی نخبگان به‌ویژه افراد و احزابی که دولت را در دست دارند برآشته شود. به طور کلی تر همبستگی و وحدت ملی در ایران به جای توافق، تفاهم، همفکری و اجماع نظر میان نخبگان در مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی و... تابعی از گفتمان‌های مسلط احزاب

سیاسی در هر دوره بوده است.

الف) دوره پاتریمونالیسم؛ در مقاطعی از تاریخ مردم ایران به ندرت می‌توان به شواهد و اسنادی برخورد کرد که نشان از تجانس، هم‌گرایی، وفاق، مسالمت و وحدت داشته باشند (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۳۴۰). پاتریمونالیسم سنتی گفتمان مسلط در ایران پیش از ظهور نهضت مشروطه بود که این گفتمان اصولاً نیازی به مفهوم ملت، وحدت و شهروند نداشت و برای مقاصد آن مفاهیمی چون رعایا کفایت می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۷). هر ایلی (و حزبی) که به قدرت می‌رسید، دیگر ایلات را با زور و ارعاب زیر سیطره خود درمی‌آورد و وحدت سرزمین ایران را با مبانی فکری و رفتاری ایلی (و حزبی) خود بنا می‌نهاد. ایجاد تمرکز سیاسی و وحدت سرزمینی نه از طریق اجماع و تفاهم با قبایل و ایلات رقیب بلکه با لشکرکشی‌های گسترده و بعضاً با قتل عام یک قوم یا اهالی یک شهر و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است. در واقع وحدتی غارتگرانه و چپاولگرانه محسوب می‌شد. لیکن همین حکومت‌ها، وحدت ملی مردم ساکن در این سرزمین را مدنظر نداشت بلکه به بقاء و استمرار حکوت خویش می‌اندیشید. این فرایند تقریباً تکراری در تاریخ ایران، مکانیسمی دفاعی در تاریخ ایران بوجود آورده بود که به موجب آن وحدت و یگانگی و امنیت را در چارچوب خانواده، ایل و شبکه‌های خویشاوندی جستجو می‌کردند (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۳۷۵).

ب) وحدت ملی در دوران مشروطه؛ در جریان تأسیس دولت مشروطه برای نخستین بار فریاد زنده باد ملت ایران شنیده شد و این نشانگر تغییر وفاداری از شخص به ملت بود (آوری، ۱۳۷۹: ۲۴۴). درگیری‌های داخلی و نبود اجماع در بین سران دولت جدید و رهبران انقلاب مشروطه مانع رسیدن به وحدت ملی شد (آکاری، ۱۳۷۹: ۳۷۷). رهبران انقلاب، هر یک برای خود دسته‌ای جداگانه از افراد، قوم و قبیله‌شان را تشکیل دادند. سرانجام نبرد تبلیغاتی احزاب و دسته جات خود را به ترورها و نبردهای مسلحانه داد (قنبری، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۱۶۴). جامعه‌ای که تحت سلطه استبداد رشد کند و تربیت شود اکثر مردم به‌طور طبیعی خصلت مستبدانه پیدا می‌کنند و به یک دیکتاتور کوچک تبدیل می‌شوند و با سقوط مستبد بزرگ جامعه گرفتار هزاران مستبد و شاه کوچک می‌گردد (میری، ۱۳۸۰: ۷۹) پس از هرج و مرج و بی‌ثباتی‌ای که به دنبال انقلاب مشروطه پدید آمد روشنفکران دانستند که مشروطیت در چارچوب امپراطوری و فرهنگ سیاسی قبیله‌ای نمی‌تواند موفق شود (قنبری، ۱۳۸۵: ۱۸۴).

ج) **دوره نئوپاتریمونالیسم یا مدرنیسم مطلقه پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴)؛** مدرنیسم مطلقه پهلوی گسست کاملی نسبت به گذشته نبود بلکه در آن عناصر عمده‌ای از پاتریمونالیسم سنتی با ایدئولوژی مدرنیسم درآمیخت (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۸). وحدت ملی در دولت پهلوی بر پایه ارائه تعریفی محدود از هویت ایرانی اصیل مبتنی بر ایدئولوژی

باستان‌گرایی و نژاد‌آرایی، فارسی‌گرایی به شکل شوونیستی و با طرح کردن شعار یک ملت، یک زبان و یک نژاد، عملاً تنوع قومی و فرهنگی جامعه ایرانی به عنوان ویژگی تاریخی نادیده گرفته می‌شد و با سیاست‌های همانندسازی در جهت حذف و طرد دین و تفاوت‌های فرهنگی و قومی عمل می‌کرد (رنجبر، ۱۳۸۲: ۶۴۰-۶۱۹). در حالی که همبستگی و وحدت ملی تبیینی با حفظ تنوعات و تفاوت‌ها ندارد بلکه خود نیازمند آن است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۷). رضا شاه با هر گونه نشانه‌های ناهمگونی ملی و دینی مبارزه می‌کرد و به همین دلیل نتوانست تحمل کند که مردم کشورش به لباس‌های متفاوتی ملبس باشند (قنبری، ۱۳۸۵: ۲۳۴). این گفتمان بیشترین ضربه را به وحدت، اخوت، همبستگی و همزیستی دینی و تاریخی اقوام و ملل ایرانی وارد ساخت (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۲۸۸).

د) وحدت ملی مردم ایران بعد از انقلاب اسلامی (۱۳۸۴-۱۳۵۷)؛

بعد از انقلاب اسلامی، در طی سال‌های گذشته دوره‌های مختلفی پدید آمد. این دوران بسان زنجیره‌ای، پیامد همدیگر بودند و هر کدام از دولت‌ها در تقابل، نفی و نقد همدیگر شکل گرفته‌اند (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

۱. دهه اول انقلاب (حضور کاریزمای امام (ره))؛ به اقتضای انقلاب و مخالفت با حکومت پهلوی، ائتلافی میان اسلام‌گرایان و سکولارها به رهبری روحانیت شیعی و در رأس آن امام خمینی (ره) پیش آمد که یکی از نادرترین نمونه‌های اجماع و وفاق سراسری در جامعه ایران در قرن بیستم به شمار می‌آید (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۷۲) رأی دادن ۹۸/۲ از مردم ایران به نظام مقدس جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ خود نشان دهنده عمق اتحاد و همدلی حاصل از فضای برآمده از انقلاب اسلامی بود (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۴۳). اما دیری نگذشت که نیروهای مختلف سیاسی هر یک به ابراز گرایش‌ها، ایدئولوژی‌ها و سنت‌های سیاسی‌شان و مبارزه بر سر قدرت پرداختند (فارسون و مشایخی، ۱۳۸۷: ۹۴). عملیات‌های خرابکارانه، ضدنظام و مسلحانه برخی از گروه‌ها مانند فداییان خلق و سازمان مجاهدین خلق (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۱۲۱). و گروه موسوم به فرقان در جهت حذف رقبا و تفسیرهای غیر اسلامی و انقلابی از اهداف و نظام جمهوری اسلامی مانند نهضت آزادی و لیبرال‌ها باعث تعارضات در عرصه سیاسی و حذف این گروه‌ها گردید (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۴۸). علاوه بر اسلامی بودن انقلاب، هشت سال دفاع مقدس، شخصیت، جذابیت و کاریزمایی امام (ره) بود که در بین بخش‌های عمده‌ای از نیروهای سیاسی و اکثریت مردم وحدت و یکپارچگی ایجاد می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۷). در این دوره گفتمان حاکم برای تقویت و تحقق وحدت ملی، گفتمان اسلامی بود و با تأکید بر مفاهیمی چون برادری انقلابی، اخوت

اسلامی، تعلق به امت واحده، و استفاده سراسری از خصلت‌های مذهبی تشیع، سعی در یکسان‌سازی، اتحاد و وحدت و از بین بردن تمایزات گروهی و اجتماعی داشت (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۱۰).

۲. دوران سازندگی (۱۳۷۶-۱۳۶۸)؛ در دهه نخست انقلاب حضور و کلام امام دشوارترین مسائل را به آسانی حل می‌کرد و سخت‌ترین مسائل را آسان می‌نمود و آفتاب مهر و وحدت را بر انقلاب و ملت می‌تاباند. یکدستی و انسجام و همبستگی زمان جنگ و امام را حل دستخوش تغییر شد. و روحیه برادری زمان جنگ در این دوره کم رنگ شد (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۱۷۴-۱۷۱). با رحلت امام خمینی (ره) به تدریج غیریت‌سازی درون گروه‌های اسلامی، برجسته‌تر شد و منجر به شکل‌گیری راست سنتی و چپ سنتی گردید (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۴۸). گفتمان سازندگی پاسخ رادیکال از موضع راست به مشکلات عمیق کشور در دوران جنگ و ناکامی‌های سیاسی بود. در حقیقت گفتمان سازندگی به نفی و نقد گفتمان عدالت اجتماعی دولتی پرداخته و نقشه سیاسی از نو طراحی و شالوده سیاسی این نقشه تازه پی‌ریزی شد و چرخش بنیادین در سیاست‌گذاری‌ها و مواضع دولت نسبت به هشت سال قبل اتفاق افتاد (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۲۳۱) و تفسیرها، برداشت‌ها، اهداف و استنباط‌های جدیدی از مفاهیم سیاسی، منافع ملی و سیاست خارجی شکل گرفت (ازغندی، ۱۳۸۰: ۹). گفتمان و روشی که در این دوره برای ایجاد و استقرار همبستگی و وحدت ملی علاوه بر هویت اسلامی دهه اول انقلاب به آن توجه شد ناسیونالیسم محافظه‌کار و فرهنگی بود. در این ایدئولوژی دغدغه اصلی رعایت حقوق برابر افراد نیست بلکه دغدغه اصلی چگونگی حفظ انسجام اجتماعی، وحدت ملی و نظم عمومی به وسیله تقویت احساسات میهن‌دوستانه و وطن‌دوستانه است. در این ایدئولوژی از مؤلف‌های تشکیل دهنده ملت مثل زبان، دین، آداب و رسوم و سبک زندگی حمایت می‌شود.

۳. دوران اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴)؛ دولت آقای خاتمی از یک طرف مولود دوران آقای هاشمی و از طرف دیگر در تقابل با آن بود (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۲۲۳) در این دوره نیز چرخش بنیادین در اهداف و سیاست‌ها نسبت به دوره‌های قبل ایجاد شد. با روی کار آمدن اصلاحات نزاع میان اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان شدت گرفت و در این میان کانون اصلی نزاع میان تجددگرایی و اصول‌گرایی بود (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۶۷). به گونه‌ای که اصول‌گرایان، گسترش افکار اصلاح‌طلبان را تهدیدی علیه نظام تلقی کردند (فوزی، ۱۳۸۴: ۳۱۹). در این میان نیروهای حامی دولت خاتمی نیز گرچه شعار آزادی و حق بیان را سر می‌دادند ولی در عمل اجازه اظهارنظر را به مخالفین نمی‌دادند. آن‌ها با به وجود آوردن حلقه تنگی از روزنامه‌های معروف به زنجیره‌ای، هر صدای مخالفی را خفه می‌کردند (حسین زاده، ۱۳۸۴: ۲۱۵). روش و گفتمان مسلط

در این دوره جهت تحقق وحدت ملی، گفتمان دموکراسی بود. این گفتمان به حقوق شهروندی، و برابری همه، قانون، جامعه مدنی، آزادی و دموکراسی جهت رسیدن به وحدت ملی تأکید می‌کردند و سعی در تعریف هویت واحد ملی بر مبنای شهروندی و حقوق و تعهدات ناشی از آن بودند.

اگرچه در دهه اول انقلاب اسلامی میان انقلابیون پس از حذف سکولارها، حول محور روحانیت بویژه امام خمینی (ره) وفاق و اجماع نظر وجود داشت ولی به فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و عشیره‌ای به عنوان عاملی که تأثیر مخربی بر وحدت ملی دارد توجه نشد. ضمن اینکه وحدت ملی، ویژگی ثابت و همیشگی جوامع نیست بلکه همواره در مقاطع و فواصل زمانی باید مورد بازنگری و بازسازی قرار گیرد زیرا عوامل آسیب‌زا و تهدیدزا پیوسته در محیط اجتماعی حضور دارند (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۹). اگر ملتی آراسته به فضایل اخلاقی و دارای وحدت می‌خواهیم ابتدا بایستی نخبگان، مقدم بر همه، وحدت داشته و رفتار خویش را اصلاح کنند و تا زمانی که نخبگان و احزاب در مورد مسائل گوناگون به اجماع نظر و اشتراک نظر نرسند وحدت ملی دچار خدشه خواهد شد. و این خود مستلزم داشتن فرهنگ سیاسی متناسب با این امر است. در حالی که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و عشیره‌ای در ایران مانع رسیدن نخبگان به اجماع نظر و توافق از طریق تعامل و گفت‌وگو بوده است انسجام و قاعده‌مندی و اجماع نظر گروه‌ها و احزاب سیاسی و نخبگان باعث تدوین استراتژی ملی نیز می‌شود و مسیر یک کشور را مشخص می‌کند در غیر این صورت سیر سیاسی و فکری یک کشور تابع به قدرت رسیدن گروه‌ها و احزاب مختلف و گرایش‌ها و افکار سیاسی آن‌ها خواهد بود.

نتیجه‌گیری

فرضیه اساسی و بنیادین مقاله حاضر این است که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و عشیره‌ای به جا مانده از دوران استبداد تأثیر مخرب و غیرسازنده‌ای بر وحدت ملی دارد. جامعه‌ای که تحت سلطه استبداد رشد می‌کند و تربیت می‌شود اکثر مردم به طور طبیعی خصلت مستبدانه پیدا می‌کنند و به یک دیکتاتور کوچک تبدیل می‌شوند و با سقوط مستبد بزرگ جامعه گرفتار هزاران مستبد و شاه کوچکی می‌گردد. که دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی مانند، مطلق‌نگری، خودمداری، بی‌اعتمادی، عدم تحمل و مدارا، حذف و تخریب و ... می‌باشند. این خصوصیات در تقابل و تضاد با وحدت ملی قرار دارد به دلیل این‌که شرط اساسی هر وحدتی، همفکری، هم‌رأیی، توافق و اجماع نظر است و این خود مستلزم وجود نوعی فرهنگ سیاسی عقلایی و اسلامی مانند اعتماد، تحمل و مدارا، جمعی‌نگریستن و ... میان نخبگان و مردم

است. براساس تئوری لوزی انسجام درونی برای رسیدن به وحدت ملی ابتدا نخبگان و احزاب جامعه بایستی در مورد مسائل گوناگون به استنباط مشترک و اجماع نظر برسند سپس با نهادینه کردن فرهنگ سیاسی عقلایی به جای فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، وحدت و انسجام درون خود را به لایه‌های پایین جامعه انتقال دهند. در این صورت اعضای جامعه صرف نظر از تعلق به قشر، قوم، حزب و گروه خاصی، دارای اهداف و جهت و منافع ملی مشترکی خواهند بود و به علت داشتن فرهنگ سیاسی عقلایی، اختلاف در تفاسیر و استنباط‌ها از اهداف و منافع، از طریق گفت و گو و تعامل به تفاهم و اجماع نظر و وحدت تبدیل می‌شود. در تاریخ مردم ایران قبل از انقلاب اسلامی، هر ایل و حزبی که به قدرت می‌رسید به جای اجماع نظر و توافق با ایلات، احزاب رقیب و سایر گروه‌ها، وحدت ملی را با مبانی فکری و رفتاری خود بنا می‌کرد و به علت نگرش مطلق گرایانه، دانسته‌ها، تفاسیر و استنباط خود را، درست دانسته و پیروی صرف دیگران از این استنباط شخصی را می‌طلبید. چنین نگرشی منجر به بی‌اعتمادی به دیگران و استنباط‌های آنان و نداشتن روحیه تحمل و مدارا و هم‌چنین منجر به حذف، سرکوب و تخریب دیگران و رقبا، می‌شود. وحدت و یگانگی را تنها با مراقبت و نظارت یک گروه یا حزب بر سایر گروه‌ها و احزاب نمی‌توان تحقق بخشید. پدیده مهمی که زمینه وحدت را مساعد می‌سازد این است که اعضای جامعه از لحاظ ادراکی به تفاهم متقابل و وفاق جمعی در قلمروهای گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... رسیده باشند. همبستگی و وحدت ملی بدون هدف و جهت مشترک که از طریق توافق و اجماع نظر و تفاهم حاصل می‌شود، بدست نمی‌آید.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۲). "هویت ملی ایران در گستره تاریخ"، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱.
- ازغندی، علی رضا (۱۳۸۰). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس.
- آکاری، ژانت (۱۳۷۹). انقلاب مشروطه در ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.
- امانیان، حسین (۱۳۸۲). "چالش‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران از پیروزی انقلاب اسلامی تا حال حاضر" فصلنامه پژوهش اندیشه انقلاب اسلامی.
- امانیان، حسین (۱۳۸۳). درآمدی بر عقلانیت سیاسی در ایران، تهران: پرسمان.
- آوری، پیتر (۱۳۷۹). تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهربادی، جلد اول، تهران: عطائی.

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.
- براهنی، رضا (۱۳۳۶). تاریخ مذکر، تهران: نشر اول.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۰). "توسعه و فرهنگ" میزگرد نامه فرهنگ، شماره ۶۰۵، پاییز و زمستان ۷۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). "جامعه‌شناسی اجماع و وفاق" مجله ناقد، خرداد و مرداد شماره ۳.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶). "دیباچه‌ای بر همبستگی ملی" نشریه صدای عدالت، ۸۶/۶/۲۶.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴). دولت عقل، تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران دوره جمهوری اسلامی، تهران: موسسه نگاه معاصر.
- بیرو، آلن (۱۳۷۵). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیان.
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۷۷). "گفتمان سردبیر"، فصلنامه گفتمان، شماره ۲۰.
- حسین زاده، محمدعلی (۱۳۸۶). گفتمان‌های حاکم بر دولت‌های بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، بهار ۸۶.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۲). "هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ایران معاصر"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره سوم.
- روحانی، حسن (۱۳۸۴). "همبستگی ملی و مشارکت" فصلنامه راهبرد، شماره ۳۲: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- روزنامه همبستگی (۱۳۷۸). خشونت، بدون نام، شماره ۱، اول تیر ماه ۷۸.
- زیبا کلام، صادق (۱۳۷۵). ما چگونه ما شدیم، تهران: روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۲). عقلانیت و آینده توسعه یافتگی در ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر نی.
- سیونگ یو، دال (۱۳۷۷). "فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، مطالعه تطبیقی کره و ایران"، مجله وانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴.
- شریف، محمد رضا (۱۳۸۰). انقلاب آرام در آمدی بر تحول فرهنگی در ایران، تهران: روزنه.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۹). مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس.
- صالحی امیری، سید رضا (۱۳۸۸). انسجام ملی و تنوع فرهنگی، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.

- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۴). بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- عباسیان، علی اکبر (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی ایرانیان در امثال و حکم فارسی، تهران: اختران.
- غرایق زندی، داود (۱۳۸۵). نهادهای مدنی و هویت در ایران، تهران: تمدن ایرانی.
- فارسون، سمیح مشایخی، مهرداد (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز باز شناسی اسلام و ایران.
- فرخجسته، هوشنگ (۱۳۸۶). "بررسی تاریخی ایستارها و ذهنیتها در ایران و ارتباط آن با امنیت و وحدت ملی"، مجموعه مقالات همایش امنیت عمومی و وحدت ملی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۴). تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۵۷ - ۸۴)، جلد اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- قمری، داریوش (۱۳۸۴)، همبستگی ملی در ایران، تهران: تمدن ایران .
- قهراری، کیوان دوخت (۱۳۷۷). "تحمیل و تحمل" مجله کیان، شماره ۴۵.
- کدی، نیکی (۱۳۶۹)، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
- کشاوری شکری، عباس (۱۳۷۹). "وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی"، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۳ و ۲ .
- کمالی، علی اکبر (۱۳۷۴). بررسی مفهوم جامعه پذیری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- لرنر، دانیل (۱۳۸۳). گذار از جامعه سنتی، ترجمه غلام رضا سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرادی، حسن قاضی (۱۳۸۰). در پیرامون خودمداری ایرانیان، تهران: اختران .
- مرعشی، سید جعفر (۱۳۸۱). "وفاق اجتماعی و میثاق مشترک جدید" مجله علوم سیاسی، تیر ۸۱، شماره ۲۸.
- مصلحی نژاد، عباس (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی ایرانیان، تهران: نشر.
- میری، احمد (۱۳۸۰). فرهنگ استبداد در ایران، تهران: موسسه نگاه نو.
- نیک گوهر، عبدالحسین (۱۳۶۹). مبانی جامعه شناسی، تهران: نشر رایزن.